

بازتاب مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس در نقد جان راسکین

خوانشی معنویت‌محور از مفهوم حقیقت بصری و امکان تأمل در نسبت آن با حکمت هنر اسلامی

علیرضا عزیزی^۱، معصومه رودی^۲

استاد مدعو دانشگاه آزاد اسلامی. کارشناسی‌ارشد پژوهش هنر، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)

دانشجوی کارشناسی‌ارشد هنر اسلامی، دانشکده هنر، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل مفهوم «حقیقت بصری» در منظومه نقد هنری جان راسکین و بررسی نسبت آن با مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس و حکمت هنر اسلامی سامان یافته‌است. باتوجه به چرخش معرفتی نقد هنری در سده نوزدهم و فاصله‌گیری تدریجی از بنیان‌های قدسی، تلاش شده است تا نشان داده شود که چگونه اندیشه راسکین، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین صداهای منتقد در برابر جریان مدرن، در پی احیای پیوند میان زیبایی، صداقت، معنا و حقیقت است. پرسش اصلی پژوهش آن است که: چگونه می‌توان مؤلفه‌های شکل‌دهنده مفهوم «حقیقت بصری» در نظام نقد هنری جان راسکین را در نسبت با اصول حکمت هنر اسلامی و عناصر زیباشناسی رنسانس تحلیل کرد تا امکان شکل‌گیری یک گفت‌وگوی مفهومی میان این دستگاه‌ها فراهم شود؟

پژوهش با روش کیفی و با تکیه بر تحلیل مفهومی انجام شده‌است. داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل منابع نظری گردآوری و سپس با بهره‌گیری از رویکرد تطبیقی مفهومی، سامان‌دهی شده‌اند. چهارچوب تحلیلی مقاله متکی بر سه سطح اصلی است: نخست، بازخوانی زیبایی‌شناسی رنسانس به‌عنوان بستر تاریخی؛ دوم، تحلیل ساختار نقد معنویت‌محور جان راسکین؛ و سوم، سنجش مفهومی این ساختار با نظام معنایی حکمت هنر اسلامی.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «حقیقت بصری» در نقد راسکین، متکی بر سه اصل بنیادین است: مشاهده اخلاقی و متواضعانه از طبیعت، وفاداری در بازنمایی پدیده‌ها، و درک معنوی از حقیقت. این مؤلفه‌ها به‌رغم خاستگاه غربی خود، با اصولی چون صدق معنایی، نظم قدسی، و پیوند ظاهر و باطن در حکمت اسلامی هم‌پوشانی مفهومی دارند. در این چهارچوب، زیبایی نه صرفاً امر حسی؛ بلکه تجلی مرتبه‌ای از صداقت وجودی و دریافت معنوی است؛ امری که ظرفیت بازاندیشی در نقد هنری معاصر را نیز فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: جان راسکین، حقیقت بصری، نقد هنری، زیبایی‌شناسی رنسانس، حکمت هنر اسلامی، صداقت معنوی.

¹. alirezaazizi@neyshabur.ac.ir

². m.roudi@neyshabur.ac.ir

مقدمه

رسانس را باید یکی از سرنوشت‌سازترین ادوار تحول در تاریخ فرهنگ، فلسفه و هنر غرب دانست؛ دوره‌ای که با احیای میراث کلاسیک و بازاندیشی در جایگاه انسان، گسستی ریشه‌ای از جهان‌بینی قرون وسطایی را رقم زد. در این دوران، انسان نه فقط به عنوان آفریننده معنا؛ بلکه به مثابه کاوشگری در پی کشف حقیقت در متن طبیعت تعریف شد. بازگشت به آرای افلاطون و ارسطو، تأمل در نظم ریاضی‌وار کیهان و تقویت عقلانیت اومانیستی سبب شد تا پیوند میان زیبایی و حقیقت به یکی از ارکان محوری در نظریه‌های زیبایی‌شناختی این عصر بدل گردد. چنین نگاهی، پیامدهایی گسترده بر مفاهیم بنیادین هنر، نقش اخلاقی هنرمند و نسبت اثر هنری با هستی در پی داشت و به تدریج در سنت‌های نقد هنری نیز نفوذ یافت.

بازتاب این تغییرات را می‌توان در آرای منتقدان برجسته سده نوزدهم مشاهده کرد؛ از جمله در آثار جان راسکین^۱، نظریه‌پرداز پرنفوذ بریتانیایی که با ترکیب نگاه هنری، فلسفی و اخلاقی، نظامی خاص از نقد معنویت‌محور را شکل داد. راسکین، به‌ویژه در دو اثر کلیدی خود؛ یعنی *نقاشان مدرن و سنگ‌های ونیز*، با تکیه بر مفهومی محوری تحت عنوان «حقیقت بصری» (Visual Truth) از هنری دفاع می‌کند که در آن بازنمایی صادقانه طبیعت، نه صرفاً تکرار صورت؛ بلکه نوعی شهود معنوی و درک راستین از واقعیت قدسی جهان تلقی می‌شود. هرچند این نگاه از آموزه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس تغذیه می‌کند؛ اما در چهارچوب فکری راسکین، به‌سوی معناگرایی‌ای اخلاقی-معنوی سوق می‌یابد؛ معناگرایی‌ای که در آن، زیبایی ابزاری برای کشف مراتب متعالی حقیقت است و هنرمند، راوی صداقت وجودی خویش در مواجهه با هستی.

در این میان، دستگاه معرفتی هنر اسلامی، به‌ویژه در تفسیرهای مبتنی بر حکمت، دارای ساختاری است که در آن، نسبت میان صورت و معنا، ظاهر و باطن، و زیبایی و حقیقت، نه تنها مفهومی زیباشناختی؛ بلکه امری هستی‌شناختی تلقی می‌شود. در این نگرش، اثر هنری زمانی اصیل و راستین تلقی می‌شود که بتواند به نحو رمزآلودی تجلی‌گر حقیقت قدسی باشد. از این منظر، امکان سنجش مفهومی میان اندیشه راسکین و حکمت هنر اسلامی فراهم می‌آید؛ سنجشی که نه در سطح تقارن تاریخی؛ بلکه در لایه‌های ژرف‌ساختی معنا، صداقت و نسبت هنر با ساحت قدسی معنا می‌یابد.

از همین‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم «حقیقت بصری» در آرای جان راسکین و بررسی پیوندهای آن با عناصر زیبایی‌شناسی رنسانس، در پی آن است تا ظرفیت‌های مفهومی و نظری این نگاه را در مواجهه با ساختار معنایی حکمت هنر اسلامی بررسی کند. چنین

رویکردی، نه تنها به بازفهم امکان‌های معنویت‌محور در نقد هنری غربی یاری می‌رساند؛ بلکه می‌تواند چشم‌اندازی نو برای گفت‌وگوهای میان‌فرهنگی در باب ماهیت هنر و حقیقت فراهم آورد؛ گفت‌وگویی که از طریق آن، می‌توان به بازنگری در بنیان‌های نظری هنر اسلامی در برابر چالش‌های انتقادی و فلسفی معاصر نیز اندیشید.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و بر پایه تحلیل مفهومی انجام شده است. روش گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای بوده و تحلیل محتوای آثار منتخب جان راسکین، به‌ویژه «نقاشان مدرن» و «سنگ‌های ونیز»، مبنای اصلی استخراج مفاهیم نظری قرار گرفته است. تمرکز پژوهش بر شناسایی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس^۲ در نقد هنری راسکین و تحلیل نحوه تکوین مفهوم «حقیقت بصری» در دستگاه فکری اوست. در ادامه، با بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی مفهومی و نه تصویری، نسبت این مفهوم با اصول حکمت هنر اسلامی به صورت نظری مورد بررسی قرار می‌گیرد. تحلیل داده‌ها به صورت استنتاجی و با تأکید بر قرابت‌های معنوی، معرفتی و زیباشناختی میان دو نظام فکری صورت گرفته است. جامعه مورد مطالعه، متون نظری و انتقادی برجای‌مانده از راسکین و متون نظری مرتبط با زیبایی‌شناسی اسلامی است. نمونه پژوهش نیز به صورت هدفمند انتخاب شده است تا امکان تمرکز بر مفاهیم کلیدی و مقایسه نظری میان آن‌ها فراهم شود.

پیشینه پژوهش

در زمینه ارتباط میان مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس با نقد هنری جان راسکین و امکان تأمل در نسبت آن با حکمت هنر اسلامی، منابع داخلی موجود اغلب به صورت غیرمستقیم به برخی از وجوه این موضوع پرداخته‌اند. در این میان، مقاله «نگاهی به زندگی و آثار جان راسکین و بررسی تأثیر اندیشه‌های او بر هنرمندان ابتدای قرن بیستم» نوشته حبیب‌الله آیت‌اللهی و محسن طیبی (فصلنامه هنر، ۱۳۸۳)، به‌مرور کلی زندگی، دیدگاه‌ها و تأثیرگذاری راسکین بر جریان‌های هنری پرداخته است. هرچند در این مقاله به مفاهیم زیبایی‌شناسی و وجوه اخلاقی در اندیشه راسکین اشاره‌هایی شده است؛ اما تمرکز آن بر تحلیل مفهومی «حقیقت بصری» یا نسبت اندیشه راسکین با مؤلفه‌های رنسانسی نیست.

از سوی دیگر، در مقاله «تداوم اندیشه حکمی مسیحی در نقاشی انسان‌گرای رنسانس» نوشته مینا محمدی وکیل (نشریه رهپویه حکمت هنر، ۱۴۰۱)، به بررسی تأثیر مفاهیم دینی و فلسفی بر هنر انسان‌گرای رنسانس پرداخته شده است. این مقاله ضمن تأکید بر جنبه‌های معنوی

در بستر انسان‌شناختی بود. «انسان‌رسانسی» که در معماری، نقاشی و نقد هنری تجسم می‌یافت، حامل نوعی نگاه وحدت‌گرایانه به طبیعت، عقل و حقیقت بود که به‌شکلی تازه، معنا را در دل ساختارهای محسوس و هندسی جست‌وجو می‌کرد (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷۲).

زیبایی‌شناسی رنسانس را می‌توان لحظه بنیادین شکل‌گیری گفتمان مدرن هنر دانست؛ گفتمانی که در آن، مفهوم حقیقت با مشاهده طبیعت و بازنمایی دقیق واقعیت، در پیوند قرار می‌گیرد. این پیوند، نه صرفاً فنی و بصری؛ بلکه در ساحت معنا و تفکر نیز تأثیرگذار بود و بستر تکوین رویکردهایی فراهم شد که در سده نوزدهم، به‌ویژه در نقدهای جان راسکین، شکلی نظام‌مند و فلسفی یافتند.

درک این گفتمان، بدون فهم ریشه‌های آن در رنسانس ممکن نیست. بنابراین، بررسی دقیق رنسانس به‌مثابه بستر تحول مفهومی «حقیقت در هنر» و تحلیل موقعیت راسکین در تداوم این خط فکری، نقطه آغاز مناسبی برای ورود به فضای مفهومی نقد هنری اوست؛ فضایی که در زیرعنوان‌های بعدی با تمرکز بر «رنسانس و گذار از زیبایی‌شناسی قدسی به انسان‌محور» و سپس «تبارشناسی اندیشه جان راسکین» واکاوی خواهد شد.

رنسانس و گذار از زیبایی‌شناسی قدسی به انسان‌محور

رنسانس آغازگر تحولی بنیادین در نظام ادراکی انسان از نسبت میان حقیقت، زیبایی و معنا بود. برخلاف سنت قرون وسطی که در آن هنر جلوه‌ای از امر قدسی و واسطه‌ای برای انتقال معناهای الهی تلقی می‌شد، در گفتمان رنسانسی، هنرمند به فاعل‌شناسای مستقل بدل شد و طبیعت به‌مثابه موضوع مشاهده مستقیم و کشف حقیقت در مرکز زیبایی‌شناسی قرار گرفت. در این دوران، مفاهیمی چون پرسپکتیو، تناسبات عددی و بازنمایی علمی از جهان، جایگزین ساختارهای تمثیلی و آسمانی پیشین شدند و تجربه حسی به‌عنوان ابزار دست‌یابی به حقیقت ارزش یافت (محمدی‌وکیل، ۱۴۰۱: ۱۱۲).

این چرخش مفهومی، نه به معنای انکار امر قدسی؛ بلکه کوششی بود برای بازتعریف آن در بستر عقل، مشاهده و تجربه انسانی. همان‌طور که تأکید شده‌است، «هنر رنسانسی، معنویت را از آسمان به سطح زمین آورد و آن را در تناسب، نظم و هندسه طبیعت مجسم ساخت» (ملک‌زاده، ۱۳۹۷: ۴۸). بر این اساس، اثر هنری دیگر نه صرفاً آینه معنا؛ بلکه خود بستر تجربه حقیقتی تازه تلقی شد.

از دل این بازتعریف، رویکردی پدید آمد که در آن زیبایی، نه امری صرفاً روحانی یا قراردادی؛ بلکه پیوندی عمیق میان فرم، واقعیت و

در نقاشی رنسانسی، نشان می‌دهد که هنر رنسانس صرفاً بازگشتی به صورت‌های کلاسیک نیست؛ بلکه با لایه‌هایی از تفکر مسیحی و حکمی همراه است. با وجود این، این پژوهش نیز به نقد هنری راسکین یا مفهوم حقیقت در چهارچوب انتقادی او نمی‌پردازد.

در زمینه مفاهیم حکمت هنر اسلامی، منابع متعددی با تمرکز بر پیوند میان زیبایی، حقیقت و معنا در هنر اسلامی وجود دارد. آثاری نظیر مقالات منتشرشده در فصلنامه رهیافت‌های زیبایی‌شناختی، کتاب‌های نظری درباره هنر اسلامی و تحلیل‌های تفسیری از آثار هنری ایرانی-اسلامی، به‌طور مستقل جایگاه خود را در مطالعات فلسفه هنر دارند. با این حال، تاکنون پژوهشی که به‌طور مستقیم به تحلیل زیبایی‌شناسی معنویت‌محور در نقد هنری راسکین و امکان گفت‌وگو یا مقایسه مفهومی آن با حکمت هنر اسلامی بپردازد، ارائه نشده‌است.

بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم «حقیقت بصری» در اندیشه راسکین، تحلیل ریشه‌های آن در مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس، و بررسی امکان تأمل در نسبت آن با اصول حکمی هنر اسلامی، در پی پر کردن خلأ نظری است که در میان آثار پیشین به‌چشم می‌خورد. این مقاله با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و تحلیل تطبیقی-مفهومی (نه تصویری)، درصدد است تا ظرفیت‌های مشترک دو سنت فکری در برخورد با امر قدسی، حقیقت و زیبایی را روشن سازد.

مبانی نظری

زمینه تاریخی و تکوین گفتمان زیبایی‌شناسی مدرن

زیبایی‌شناسی مدرن در بستر تحولات فکری و فرهنگی اروپا از قرن چهاردهم به بعد شکل گرفت؛ دورانی که با عنوان رنسانس شناخته می‌شود و در آن، بازگشت به متون کلاسیک یونان و روم، نه صرفاً یک رجعت تاریخی؛ بلکه تلاشی برای صورت‌بندی تازه‌ای از نسبت انسان، جهان و حقیقت بود. در این دوره، هنر به‌تدریج از سیطره معناگرایانه قرون وسطایی فاصله گرفت و به‌سوی تأکید بر مشاهده طبیعتی، نسبت فرم و محتوا، و پیوند میان ادراک حسی و حقیقت‌انگاری جهان حرکت کرد. در اینجا، گفتمان تازه‌ای زاده شد که در آن، زیبایی نه صرفاً بازتاب امر قدسی؛ بلکه نتیجه نظم درونی و تناسب طبیعی تلقی می‌شد؛ نظمی که همچنان، نوعی حضور نهان حقیقت متعالی را در خود حمل می‌کرد (محمدی‌وکیل، ۱۴۰۱: ۱۱۰).

اگرچه بسیاری از متفکران غربی این دوران را «عصر رهایی از سلطه الاهیاتی هنر» دانسته‌اند؛ اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که جریان مسلط رنسانس، به‌جای انکار امر قدسی، به دنبال بازتعریف آن

ادراک انسانی بود. این تلقی تازه از زیبایی، مبنای ظهور گفتمانی شد که در قرون بعد، به‌خصوص در سده نوزدهم، به شکل نظری‌تر در نقد هنری جان راسکین بروز یافت؛ نقدی که «حقیقت بصری» را در پیوند با صداقت در بازنمایی طبیعت، ارزش‌های اخلاقی و معنویت درونی صورت‌بندی می‌کند.

بدین‌سان، شناخت بنیان‌های گفتمان رنسانس، برای فهم جایگاه راسکین در سنت زیبایی‌شناسی معنویت‌محور غربی ضروری‌ست؛ مسیری که در ادامه، با تبارشناسی اندیشه راسکین در بستر تحولات قرن نوزدهم دنبال می‌شود.

تبارشناسی اندیشه جان راسکین در بستر تحولات فکری قرن نوزدهم

قرن نوزدهم، قرنی بحران‌زده از حیث معنا و مرجعیت‌های فکری بود؛ دورانی که در آن، مدرنیته با سرعتی فزاینده نظام‌های سنتی ارزش، دین و هنر را به چالش کشید. در چنین بستری، اندیشه جان راسکین تلاشی بود برای بازخوانی نسبت میان هنر، حقیقت و اخلاق در مواجهه با جهان صنعتی‌شده و گسسته از معنا. راسکین، با تأکید بر پیوند درونی زیبایی و صداقت، می‌کوشید در برابر زیبایی‌شناسی صرفاً فرمال و زینتی، از هنری دفاع کند که ریشه در صداقت بصری، طبیعت و معنویت دارد (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷۵).

راسکین برخلاف منتقدان فرمالیست، هنر را نه صرفاً مسئله‌ای تکنیکی؛ بلکه عرصه‌ای برای تحقق حقیقت و ارزش‌های اخلاقی می‌دانست. «هنر راستین، بازتاب صداقت هنرمند در مواجهه با طبیعت و نشانه‌ای از سلامت معنوی جامعه انسانی‌ست» (راسکین، ۱۸۴۳: ۱۲۸). به‌همین دلیل، او در برابر جریان‌های مدرن‌گرایی بریده از واقعیت، به مفاهیم کلاسیکی چون وحدت، سادگی و صداقت در بازنمایی بازمی‌گردد؛ اما آن‌ها را با نگاه اخلاقی-اجتماعی پیوند می‌زند. این پیوند، بی‌تأثیر از روح رنسانس نماینده‌است؛ اما برخلاف تأکید رنسانس بر توانمندی انسان در کشف نظم جهان، راسکین بار دیگر حقیقت را به ساحت اخلاق و معنا ارجاع می‌دهد.

بسیاری از پژوهشگران معاصر ایرانی نیز به لایه‌های معنوی در نقد راسکین اشاره کرده‌اند. چنان‌که در پژوهشی آمده‌است: «نقد راسکین، تلفیقی از نگاه کلاسیک و دغدغه‌های اخلاقی‌ست که به‌جای حذف امر قدسی، آن را در دل تجربه زیباشناختی بازتعریف می‌کند» (صبوری، ۱۳۹۴: ۱۰۹). این نگاه، جایگاه راسکین را به‌عنوان یکی از نمایندگان اصلی گفتمان زیبایی‌شناسی معنویت‌محور در غرب مدرن تثبیت می‌کند. در ادامه، با بررسی مفاهیم کلیدی در نظام نقد هنری راسکین، به‌ویژه

«حقیقت بصری» و پیوند میان زیبایی، اخلاق و امر قدسی، ساختار درونی اندیشه او را واکاوی خواهیم کرد؛ ساختاری که زمینه گفت‌وگو با حکمت هنر اسلامی^۳ را فراهم می‌سازد.

معماری مفهومی نقد هنری در اندیشه جان راسکین

نقد هنری در اندیشه جان راسکین واجد ساختاری مفهومی‌ست که فراتر از ارزیابی فرم یا سبک، به معنا، اخلاق و کیفیت درونی اثر هنری توجه دارد. این ساختار، نه‌تنها متأثر از تجربه بصری؛ بلکه بنیاداً متکی بر نوعی نگاه اخلاقی و معنوی به هنر است. راسکین نقد را «امری درونی و ارزشی» می‌داند که هدف آن، کشف نسبت حقیقت با اثر هنری‌ست، نه صرفاً طبقه‌بندی زیبایی‌شناختی آن (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷۶).

در منظومه فکری راسکین، هنرمند کسی‌ست که باید با صداقت به جهان بنگرد، نه آنکه صرفاً توانایی فنی داشته باشد. این رویکرد، تمایزی جدی میان هنر راستین و هنر سطحی یا فریبنده ایجاد می‌کند. او بر این باور است که «زیبایی واقعی تنها در آثاری متجلی می‌شود که هنرمند در آن‌ها با روحی صادقانه و اخلاقی به مشاهده طبیعت پرداخته‌باشد» (راسکین، ۱۸۴۳: ۱۲۸). در این معنا، نقد هنری وظیفه دارد تا صداقت در نگاه و وفاداری به حقیقت را در ساختار اثر شناسایی کند.

برخی پژوهشگران معاصر نیز بر این بنیان معنوی در نقد راسکین تأکید کرده‌اند. به‌زعم آنان، «نظام فکری راسکین نافی تحلیل فرمال نیست؛ بلکه آن را در خدمت کشف لایه‌های معنایی، اخلاقی و جهان‌بینی هنرمند می‌داند» (صبوری، ۱۳۹۴: ۱۱۲). این نگاه، معماری نقد او را به‌گونه‌ای سامان می‌دهد که عناصر بصری، تعهد هنری و تجربه معنوی در یک پیوستار مفهومی قرار می‌گیرند.

در چنین ساختاری، اثر هنری صرفاً شیء زیبا نیست؛ بلکه نشانه‌ای‌ست از رابطه هنرمند با جهان، با حقیقت و با جامعه. نقد هنری راسکین نیز نه نگاهی بیرونی و صوری؛ بلکه تأملی درونی‌ست در نسبت میان صورت و معنا، طبیعت و اخلاق، و مشاهده و صداقت. این منظومه، بستری فراهم می‌کند برای بازاندیشی در نسبت میان زیبایی و ارزش؛ نسبتی که در ادامه با مفاهیمی چون «حقیقت بصری» و «زیبایی در نسبت با معنا» روشن‌تر خواهد شد.

صداقت در بازنمایی و «حقیقت بصری» به‌مثابه مبنای نقد

در منظومه مفهومی جان راسکین، «حقیقت بصری» مفهومی بنیادین و کلیدی در ارزیابی ارزش هنری یک اثر است. این مفهوم، بر نوعی وفاداری به واقعیت تأکید دارد که نه در بازنمایی صرفاً دقیق فنی؛ بلکه

فرم هنری معرفی می‌نماید. به باور او، «زیبایی بی‌معنا، تنها یک پوسته فریبده است؛ اما زیبایی‌ای که از دل صداقت، ایمان و فروتنی برخاسته باشد، حامل حقیقتی فراتر از ظاهر است» (راسکین، ۱۸۵۳: ۱۱۸).

این نگاه، در تضاد با جریان‌های زیبایی‌شناسی صرفاً فرمال‌گرا در قرن نوزدهم است و همان‌گونه که در برخی پژوهش‌های داخلی نیز آمده‌است، «راسکین با اصرار بر ریشه‌های اخلاقی و قدسی زیبایی، تلاش می‌کند تا هنر را به عرصه تعالی انسانی بازگرداند، نه صرفاً به نمایش تکنیک» (صبوری، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

در این منظومه فکری، زیبایی نه بی‌طرف است و نه خنثی؛ بلکه بار ارزشی دارد و همچون زبان، حامل پیام‌های اخلاقی و معنوی است. اثر هنری زیبا، از این منظر باید هم در فرم و هم در معنا واجد صداقت و طهارت باشد؛ زیرا زیبایی راستین، تجلی بیرونی حقیقتی است که از عمق روح هنرمند و ارتباط او با جهان نشئت می‌گیرد.

ساختارهای مفهومی حکمت هنر اسلامی در مواجهه با زیبایی

در نظام اندیشه اسلامی، زیبایی مفهومی صرفاً حسی یا ذوقی نیست؛ بلکه امری وجودی، معنوی و هستی‌شناختی است که با حقیقت مطلق در پیوند قرار دارد. در حکمت اسلامی، به‌ویژه در چهارچوب‌های فکری فارابی، ابن‌سینا، سهروردی^۵ و ملاصدرا^۶، زیبایی نه کیفیتی اضافی بر اشیاء؛ بلکه یکی از تجلیات حقیقت است. به همین سبب، در سنت هنری اسلامی، زیبایی برخاسته از هماهنگی درونی، نظم قدسی و معنای نهفته در صورت‌هاست؛ صورتی که تنها با تأمل عقلی-اشراقی قابل درک است (مطهری، ۱۳۸۶: ۵۴).

در این منظومه مفهومی، هنر به‌مثابه زبان رمزی حقیقت عمل می‌کند. اثر هنری در هنر اسلامی، بازنمایی نیست؛ بلکه «تجلی» است، تجلی مفاهیم و معانی در قالب صور محسوس. «زیبایی در هنر اسلامی، نه به‌دلیل شباهت ظاهری به طبیعت؛ بلکه به‌واسطه تطابق با نظم قدسی جهان و ارجاع به امر متعالی، معتبر است» (نصر، ۱۹۸۷: ۹۳). این نگاه، هنر را در پیوند مستقیم با ساحت قدسی قرار می‌دهد؛ ساحتی که در آن، زیبایی، حقیقت و معنا سه وجه از یک امر واحد به‌شمار می‌آیند.

در همین راستا، برخی پژوهشگران معاصر تأکید کرده‌اند که «حکمت هنر اسلامی، برخلاف رویکردهای فرمال‌گرای مدرن، به‌دنبال افق‌گشایی به‌سوی درک معنای قدسی نهفته در صورت هنری است و زیبایی را ابزاری برای سلوک و تأمل در حقیقت می‌داند» (رحیم‌پور

در رویکرد صادقانه هنرمند به مشاهده طبیعت متجلی می‌شود. راسکین در برابر هنر آرمان‌گرا یا تصنعی، از هنری دفاع می‌کند که بر پایه مواجهه راستین با جهان و ثبت «آنچه هست» استوار باشد. در این نگاه، حقیقت بصری نه به‌معنای عینی‌گرایی صلب؛ بلکه «نتیجه صداقت چشم، جان و قلم هنرمند» است (راسکین، ۱۸۵۶: ۹۶).

او در آثار خود، به‌ویژه در جلد اول «نقاشان مدرن»، بارها بر اهمیت مشاهده دقیق طبیعت تأکید می‌کند و بازنمایی خیال‌پردازانه یا رمانتیزه شده را تحریف حقیقت می‌داند. از منظر راسکین، هنرمند مسئول است که نه فقط «زیبایی»؛ بلکه «راستی» را نشان دهد و این راستی، همان چیزی است که «حقیقت بصری» می‌نامد. او در جایی تصریح می‌کند: «آنچه طبیعت می‌گوید، باید بی‌پیرایه و با وفاداری کامل ثبت شود؛ این نخستین وظیفه هنرمند است» (راسکین، ۱۸۴۳: ۴۳).

در پژوهش‌های داخلی نیز به این بنیان توجه شده‌است. یکی از تحلیل‌گران معاصر می‌نویسد: «راسکین حقیقت را در نسبت با اخلاق تعریف می‌کند، و صداقت هنری برای او در تداوم با صداقت وجودی هنرمند معنا دارد» (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۸۰). این نگاه، مرز روشنی میان صداقت در بازنمایی و مهارت صرف در بازنمایی قائل می‌شود.

بر این اساس، حقیقت بصری نزد راسکین، بازتاب پیوند درونی میان ادراک صادقانه هنرمند، شناخت طبیعت و احترام به نظم درونی آن است. این مفهوم، یکی از ستون‌های اصلی در نظام نقد راسکین است که نه تنها دیدگاه او را نسبت به اثر هنری شکل می‌دهد؛ بلکه ریشه در بنیان‌های معنوی و اخلاقی گسترده‌تری دارد که در تفکر او جاری است.

زیبایی در نسبت با معنا، اخلاق و امر قدسی

در اندیشه جان راسکین، زیبایی نه صرفاً یک کیفیت بصری یا حسی؛ بلکه نمود بیرونی حقیقتی درونی و عمیق‌تر است. او زیبایی را در پیوند مستقیم با معنا و اخلاق می‌فهمد و بر این باور است که «اثر هنری زمانی واجد ارزش واقعی است که در آن، زیبایی با خیر و حقیقت هم‌سخن باشد» (راسکین، ۱۸۵۱: ۶۲). این پیوند سه‌گانه، بنیان یکی از مهم‌ترین جهت‌گیری‌های فکری راسکین در نقد هنری را شکل می‌دهد؛ جهت‌گیری‌ای که زیبایی را از سطح لذت‌گرایی صرف بیرون می‌کشد و آن را در خدمت ارتقاء اخلاقی و معرفتی مخاطب قرار می‌دهد.

راسکین بر این نکته تأکید دارد که زیبایی راستین، از درون نظمی معنوی برمی‌خیزد؛ نظمی که ریشه در طبیعت، در صداقت هنرمند، و در هماهنگی میان صورت و معنا دارد. او در تبیین این امر، بارها به معماری گوتیک اشاره می‌کند و آن را به‌عنوان نمونه‌ای از تجلی روح دینی در

ازغدی، ۱۳۹۵: ۸۸). چنین دیدگاهی، تفاوت بنیادین زیبایی‌شناسی حکمی با زیبایی‌شناسی تجربه‌گرای مدرن را برجسته می‌سازد.

نکته مهم در ساختار مفهومی این حکمت آن است که اثر هنری باید واجد «تناسب درونی، سادگی، رمزآلودگی و خلوص» باشد؛ مؤلفه‌هایی که به‌زعم متفکران اسلامی، لازمه تجلی معنا در صورت‌اند. از این منظر، زیبایی چیزی بیش از لذت بصری‌ست؛ ابزاری‌ست برای یادآوری، کشف و رجوع به حقیقت فرامادی. در نتیجه، نظام فکری هنر اسلامی بر پیوند وثیق میان زیبایی و معنا، و میان فرم و تأویل تأکید دارد.

در ادامه، با تمرکز بر چیستی زیبایی از منظر حکمت اسلامی و همچنین تأمل در امکان سنجش مفهومی میان این نظام با زیبایی‌شناسی معنویت‌محور راسکین، ابعاد تحلیلی این نسبت بررسی خواهد شد.

چیستی زیبایی از منظر حکمت اسلامی و هنر قدسی

در منظومه فکری حکمت اسلامی، زیبایی نه امری سطحی و صرفاً حسی؛ بلکه جلوه‌ای از حقیقت وجودی اشیاء و تجلی اسم «جمیل» خداوند است. در این چهارچوب، زیبایی دارای بنیان‌های هستی‌شناختی است و نه تنها در جهان طبیعت؛ بلکه در نسبت میان صورت و معنا، و میان ظاهر و باطن نیز تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر، زیبایی در هنر اسلامی به «تجلی وحدت در کثرت» و «ظهور نظم و تناسب قدسی در ماده» تعبیر می‌شود؛ امری که ریشه در آموزه‌های قرآنی، فلسفه اسلامی و عرفان دارد (نصر، ۱۳۸۶: ۲۵).

در آثار فیلسوفانی چون فارابی و ابن‌سینا، زیبایی در نسبت با کمال تعریف شده‌است؛ آن‌چه که متناسب، هماهنگ، و در جایگاه وجودی صحیح خود قرار گرفته‌باشد، زیباست. ابن‌سینا در «اشارات و تنبیهات» زیبایی را در وابستگی مستقیم با نظام طبیعی هستی می‌بیند و آن را نشانه‌ای از حکمت الهی می‌داند (ابن‌سینا، ۱۹۹۷: ۲۳۴). سهروردی، با تأکید بر نور به‌عنوان حقیقت هستی، زیبایی را در تجلیات انوار در مراتب مختلف هستی می‌بیند و هنر را زبانی برای شهود حقیقت می‌داند.

در هنر قدسی اسلامی، صورت هنری باید واسطه‌ای برای هدایت ذهن از ظاهر به باطن باشد؛ نه آن‌که ذهن را در سطح نگه دارد. به همین سبب، زبان هنر اسلامی زبانی تمثیلی، انتزاعی و نمادین است که در آن، تأویل جایگاه محوری دارد. «زیبایی در هنر اسلامی برخاسته از تطابق درونی صورت با معناست؛ صورتی که از وحدت الهی منشأ گرفته و به‌سوی آن ارجاع می‌دهد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۵۷).

در این زمینه، پژوهشگران معاصر بر تمایز بنیادین زیبایی‌شناسی حکمی با رویکردهای مدرن تأکید کرده‌اند. به باور آنان، «زیبایی در سنت اسلامی نه برای لذت؛ بلکه برای تذکر و تعمق است، نه برای چشم، بلکه برای جان» (صفوی، ۱۳۹۱: ۹۵). چنین نگاهی، بنیان زیبایی را در معنا، و نه در نمود ظاهری جست‌وجو می‌کند.

چیستی زیبایی در حکمت اسلامی، هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که به‌عنوان بستر نظری برای تحلیل هنر در سنت اسلامی به کار گرفته‌شود. در این بستر، زیبایی بخشی از سلوک معنوی‌ست و اثر هنری، تجسمی از حقیقت، نه صرفاً شیء زیبا. بر همین اساس، می‌توان زیبایی را در این سنت، پلی دانست میان ادراک حسی و معرفت باطنی.

در گام بعد، می‌توان به این پرسش اندیشید که آیا میان این نگاه به زیبایی و نگاه معنویت‌محور راسکین، می‌توان بستری برای تأمل مفهومی فراهم آورد؟ این موضوع در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

امکان سنجش مفهومی میان رویکرد معنویت‌محور راسکین و حکمت هنر اسلامی

پرسش از امکان تقارن مفهومی میان اندیشه زیبایی‌شناسی جان راسکین و حکمت هنر اسلامی، صرف‌نظر از تفاوت‌های بنیادین تمدنی، متکی بر سنجش نسبت‌های درونی میان معنا، صداقت، و امر قدسی در هردو نظام فکری است. در هردو رویکرد، زیبایی امری سطحی و صرفاً بصری تلقی نمی‌شود؛ بلکه به‌منزله تجلی حقیقت، بازتاب صداقت و نشانه‌ای از تعهد درونی هنرمند در مواجهه با جهان معنا فهم می‌شود.

در نگاه راسکین، «حقیقت بصری» چیزی فراتر از دقت در بازنمایی است. آنچه او در آثارش طرح می‌کند، نوعی صداقت وجودی در مشاهده طبیعت و احترام به نظم ذاتی پدیده‌هاست. راسکین زیبایی را امری اخلاقی و قدسی تلقی می‌کند، نه به‌معنای دینی کلامی؛ بلکه به‌معنای پیوند میان صورت و صداقت، و میان مشاهده و تعهد (راسکین، ۱۸۴۳: ۴۷). در سوی دیگر، حکمت هنر اسلامی نیز بر پیوند میان زیبایی، معنا و وحدت تأکید دارد و آن را امری قدسی می‌داند که تنها در پرتو تأمل و سلوک معنوی قابل درک است (مطهری، ۱۳۸۶: ۵۴).

برخی پژوهشگران بر این باورند که «زیبایی‌شناسی راسکین، با وجود تعلقش به جهان مدرن، واجد ظرفیتی برای گفت‌وگو با سنت‌های قدسی است؛ چراکه صداقت، معنا و امر قدسی در مرکز دستگاه مفهومی او جای دارند» (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۸۳). این دیدگاه، امکان مقایسه مفهومی و نه تطبیق فرمی، میان راسکین و هنر اسلامی را فراهم می‌آورد.

جدول ۱: مؤلفه‌های ساختاری حقیقت بصری در نقد هنری جان راسکین (نگارنده)

مؤلفه مفهومی	تعریف نزد راسکین	نقش در نظام نقد هنری
مشاهده اخلاقی طبیعت	نگاه با فروتنی، دقت و پذیرش به طبیعت؛ نه سلطه‌گری و کنترل‌گرایی بر آن	مبنای صداقت در درک هستی؛ نفی تصنع در برداشت هنری
وفاداری در بازنمایی	ارائه تصویری صادقانه و غیرمبالغه‌آمیز از پدیده‌ها، مبتنی بر مشاهده عمیق	شاخص راستی در اثر هنری؛ سنجۀ تمایز میان هنر اصیل و سطحی
درک معنوی از واقعیت	تلقی از طبیعت به مثابه نشانه حقیقت متعالی و جلوه‌گری نظم الهی در ماده	پیونددهنده هنر با معنا و اخلاق؛ بنیان معنویت در نقد

این برداشت، راسکین را از رویکردهای فرمال‌گرای قرن نوزدهم متمایز می‌کند و نشان می‌دهد که نقد هنری او بر پایه پیوند میان زیبایی، معنا و صداقت بنا شده‌است؛ پیوندی که او را به سوی نگاهی معنویت‌محور در نقد هنر سوق می‌دهد.

بازتاب مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس در نقد هنری راسکین

بررسی مبانی نظری نقد هنری جان راسکین نشان می‌دهد که دستگاه فکری او به‌رغم مخالفت با برخی وجوه مدرنیته، همچنان در تداوم سنت زیبایی‌شناسی رنسانس شکل گرفته‌است. راسکین در بسیاری از مفاهیم کلیدی خود از جمله «حقیقت بصری»، «نظم طبیعی»، و «صداقت در بازنمایی»، از الگوهای فکری رنسانسی بهره می‌گیرد. در رنسانس، حقیقت و زیبایی در بستر عقلانیت هماهنگ با طبیعت تعریف می‌شدند و راسکین نیز دقیقاً در همین مسیر، تلاش می‌کند تا معنا و صداقت را در دل مشاهده دقیق طبیعت احیا کند (ملک‌زاده، ۱۳۹۷: ۵۰).

ویژگی‌هایی چون تقارن، تناسب، انسجام و پیوند عقل با طبیعت در نقاشی و معماری رنسانسی، در نقد هنری راسکین نه تنها ردپایی مفهومی دارند؛ بلکه مبنای ارزیابی ارزشی آثار هنری نیز قرار می‌گیرند. او بر این باور است که نظم طبیعی و زیبایی بیرونی، تنها زمانی معتبرند که در ارتباط با حقیقتی درونی و هماهنگ با ساختار اخلاقی هستی باشند. به

اگرچه راسکین در بستری متفاوت از حکمت اسلامی می‌اندیشد و مفاهیم او برآمده از تجربه تاریخی، فرهنگی و معرفتی غرب مسیحی است؛ اما تأکید مشترک او و سنت اسلامی بر «بازگشت به معنا»، «صداقت در بازنمایی»، و «زیبایی به مثابه جلوه حقیقت»، مجال برای تأمل میان‌رشته‌ای ایجاد می‌کند. این سنجش، نه با هدف تطابق؛ بلکه برای کشف نقاط تقارب در سطح مفهومی صورت می‌گیرد.

در نهایت، اگر بتوان هنر را محل تلاقی حقیقت و صورت تلقی کرد، آن‌گاه می‌توان نشان داد که چگونه اندیشه راسکین، با اتکا به معنویت‌محوری، می‌تواند زمینه نظری‌ای فراهم آورد که در گفت‌وگو با حکمت هنر اسلامی، مسیرهایی تازه برای بازاندیشی در نسبت هنر و معنا بگشاید.

بحث و یافته‌ها

ساختار مفهومی «حقیقت بصری» در دستگاه فکری جان راسکین

مفهوم «حقیقت بصری»^۴ در منظومه فکری جان راسکین، ساختاری چندلایه و درونی دارد که فراتر از دقت فنی در بازنمایی است و بر پیوند میان مشاهده، صداقت و تعهد معنوی استوار است. در این معنا، هنر زمانی ارزشمند تلقی می‌شود که در آن، نگاه هنرمند به طبیعت با راستی در نگرش و وفاداری در بازنمایی همراه باشد؛ یعنی مشاهده پدیده‌ها باید با درک عمیق و صادقانه از حقیقت هستی تلفیق شود و سپس در اثر هنری متجلی گردد. این نگاه، هنر را به زبان راست‌گویی و صداقت در مواجهه با هستی بدل می‌سازد (قلی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷۹).

راسکین برای بازنمایی صادقانه، سه مؤلفه بنیادین را در نظر می‌گیرد: نخست، مشاهده اخلاقی و متواضعانه طبیعت؛ دوم، وفاداری به نظم درونی و ساختار طبیعی اشیاء؛ و سوم، درک معنوی از جهان به مثابه امری قدسی و معنادار. در این چهارچوب، اثر هنری تنها زمانی معتبر است که میان تجربه حسی، تأمل عقلانی و صداقت در بازنمایی توازن برقرار باشد. از این منظر، «حقیقت بصری» صرفاً به معنای بازنمایی جزئیات طبیعت نیست؛ بلکه به منزله انعکاس صداقت هنرمند در مواجهه با حقیقت تلقی می‌شود (صبوری، ۱۳۹۴: ۱۰۸).

در جدول زیر، ساختار سه‌گانه این مفهوم و روابط مفهومی میان مؤلفه‌های آن، به شیوه تطبیقی و تحلیلی سازمان‌دهی شده‌است. (جدول ۱)

بر این اساس، می‌توان گفت که راسکین از سنت رنسانسی در جهت احیای معنای اخلاقی و معنوی هنر بهره می‌گیرد؛ اما این بهره‌گیری را در قالبی نقادانه و با فاصله از ارزش‌زدایی‌های جهان مدرن صورت‌بندی می‌کند.

تطبیق مفهومی عناصر کلیدی با ساختار حکمت هنر اسلامی

نظام فکری جان راسکین، علی‌رغم ریشه‌هایش در سنت زیبایی‌شناسی غرب، واجد مؤلفه‌هایی است که امکان گفت‌وگوی مفهومی با اصول حکمت هنر اسلامی را فراهم می‌کند. هرچند مبانی متفاوتی این دو نظام متفاوتند؛ اما در لایه‌های عمیق‌تر، هردو بر صداقت، نظم قدسی و پیوند زیبایی با حقیقت تأکید دارند. در این دو سنت، اثر هنری باید متعهد به حقیقتی باشد که از ظاهر فراتر رفته و در ژرفای معنا، اخلاق و هستی‌شناسی قرار دارد.

راسکین بر این باور است که هنرمند باید در مشاهده طبیعت، با نوعی تواضع و فروتنی بنگرد و از هرگونه تخریب یا تحریف واقعیت بپرهیزد. این رویکرد، شباهت مفهومی چشم‌گیری با اصل «صدق در صورت و معنا» در هنر اسلامی دارد، اصلی که بر هماهنگی میان فرم بیرونی و معنا یا حقیقت درونی اثر تأکید دارد (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۱). در هردو دستگاه، مشاهده نه صرفاً یک تجربه بصری؛ بلکه نوعی سلوک فکری و معنوی محسوب می‌شود که هدف آن، رسیدن به حقیقت و کشف نظم متعالی است.

در همین راستا، زیبایی در هردو نگرش، واجد بار ارزشی است. راسکین زیبایی را فاقد اعتبار مستقل نمی‌داند؛ بلکه آن را مشروط به صداقت، معنا و اخلاق می‌داند. هنر بدون حقیقت، در نظر او «فریبده» و «اخلاقاً باطل» است. همین تلقی، در سنت حکمت اسلامی نیز دیده می‌شود، جایی که زیبایی تنها زمانی معتبر است که صورتی از حقیقت را بر دوش بکشد (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

در جدول زیر، تطبیق تحلیلی میان مؤلفه‌های کلیدی در دستگاه نقد هنری راسکین و اصول بنیادین در حکمت هنر اسلامی ارائه شده‌است (جدول ۳).

همین دلیل، تمجید او از معماران گوتیک و هنرمندان طبیعت‌گرا، در واقع تأکیدی است بر بازگشت به همان ارزش‌هایی که در دوره رنسانس نقطه آن‌ها نهاده شد (آیت‌اللهی و طبسی، ۱۳۸۳: ۷۹).

نقطه اتصال بنیادین میان راسکین و سنت رنسانسی، اعتقاد مشترک به نظم قدسی طبیعت و توانایی هنر در آشکار کردن این نظم است. هردو نگرش، انسان را قادر به درک این نظم می‌دانند؛ اما راسکین آن را با مفاهیم اخلاقی-معنوی گسترش می‌دهد و از یک زیبایی‌شناسی صرفاً عقل‌محور، به سوی معنویت‌محوری حرکت می‌کند.

در جدول زیر، عناصر اصلی زیبایی‌شناسی رنسانس و بازتاب آن‌ها در ساختار نقد هنری راسکین به صورت تطبیقی تحلیل شده‌اند (جدول ۲).

جدول ۲: تطبیق مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی رنسانس با نقد هنری جان راسکین (نگارنده)

مؤلفه در زیبایی‌شناسی رنسانس	تعریف یا ویژگی	بازتاب در نقد هنری راسکین
تناسب و نظم طبیعی	هماهنگی ریاضی‌وار میان اجزای طبیعت و صورت	تأکید بر نظم درونی طبیعت به عنوان الگوی صداقت هنری
پرسپکتیو و مشاهده علمی	فهم واقعیت از طریق تجربه حسی و هندسه دید	دفاع از مشاهده عمیق و دقیق به مثابه مقدمه بازنمایی هنری
انسان محوری معنوی	بازگشت به شأن عقلانی-الهی انسان	تأکید بر مسئولیت اخلاقی هنرمند در مواجهه با حقیقت طبیعت
زیبایی به مثابه حقیقت محسوس	زیبایی در هماهنگی با نظم و حقیقت آشکار می‌شود	تعریف «حقیقت بصری» به عنوان صداقت در درک و بیان ساختار هستی
هنر در خدمت معنا	پیوند صورت و غایت در هنر	پیوند میان زیبایی، اخلاق، و امر قدسی در نقد هنری راسکین

در حکمت هنر اسلامی نیز اثر هنری تنها زمانی واجد اعتبار است که در آن، صورت با معنا و ظاهر با حقیقت در پیوند باشد. همان گونه که برخی متفکران معاصر تأکید کرده اند، در هردو سنت فکری، «هنر به جای فاصله گیری از امر قدسی، آن را در مرکز خویش قرار می دهد؛ با این تفاوت که در حکمت اسلامی، این امر صراحتاً تئولوژیک است و در راسکین، اخلاقی-معنوی» (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۰۸).

تأمل نهایی در این پژوهش نشان می دهد که نگاه راسکین، به واسطه استقرار بر صداقت، معنا، و وظیفه اخلاقی هنرمند، ظرفیت آن را دارد که به عنوان یک نقطه تماس میان سنت مدرن غربی و سنت حکمی اسلامی درک شود. «معنویت»، در این میان، نه به عنوان عنصری بیرونی؛ بلکه به مثابه جوهر درونی نقد هنری در هردو نظام، واجد نقش بنیادین است. (جدول ۴)

جدول ۴: تطبیق مؤلفه های معنویت محور در نقد هنری راسکین و حکمت هنر اسلامی (نگارنده)

وجه اشتراک یا تفاوت مفهومی	مؤلفه متناظر در حکمت هنر اسلامی	مؤلفه معنوی در نقد راسکین
تأکید بر صداقت ادراکی به عنوان مقدمه مکاشفه حقیقت	شهود توأم با خضوع در برابر نظام تکوینی هستی	صداقت در نگاه هنرمند به طبیعت
مشترک در ارزش گذاری اخلاقی و قدسی بر اثر هنری	زیبایی در پیوند با اسماء الهی و نظم باطنی هستی	زیبایی در پیوند با اخلاق و حقیقت
معنویت در راسکین به عنوان اخلاق محور است، در هنر اسلامی متافیزیکی	قدسی بودن هنر به عنوان شرط تحقق معنا	معنویت به عنوان کیفیت درونی نقد هنری
هردو بر وظیفه هنرمند در حفظ حقیقت تأکید دارند	هنر به مثابه بازتاب وحدت و نفی کثرت ظاهری	نقد به مثابه دفاع از حقیقت در برابر تحریف
اشتراک در نگاه نمادین و رمزی به ساختار هنری	هنر به مثابه تجلی امر قدسی در صورت	هنر به مثابه زبان حقیقت

بر این اساس، می توان نتیجه گرفت که راسکین، با احیای پیوند میان حقیقت و زیبایی در بستر نقد هنری، امکانی مفهومی را پیش

جدول ۳: تطبیق مفهومی میان اندیشه راسکین و حکمت هنر اسلامی (نگارنده)

مؤلفه در نقد هنری راسکین	مفهوم معادل در حکمت هنر اسلامی	وجه مشترک مفهومی
حقیقت بصری	صدق صورت در نسبت با معنا	صداقت در بازنمایی و وفاداری به حقیقت
مشاهده طبیعت با فروتنی	شهود معنوی از طریق تدبر در خلقت	درک نشانه های حقیقت در ظاهر طبیعت
زیبایی به مثابه ارزش اخلاقی	زیبایی به مثابه تجلی اسم جمیل و مظهر نظم الاهی	پیوند زیبایی با معنا، اخلاق و قدسی بودن اثر
نظم درونی پدیده ها	تناسب و توازن در نظام آفرینش (اصل تکوینی نظم)	تجلی وحدت در کثرت و هماهنگی هستی شناختی
راستی در هنر به مثابه وظیفه اخلاقی	تعهد هنرمند به حقیقت قدسی و بازتاب آن در هنر	مسئولیت هنرمند در صدق، خلوص و نیت اثر هنری

این تطبیق مفهومی، نه از جنس مقایسه تاریخی یا سبک شناختی؛ بلکه از نوع تلاقی معنایی ست؛ تلاقی ای که نشان می دهد چگونه دو سنت فکری متمایز، در ژرف ساختارهای معرفتی خود، امکان مواجهه نظری پیرامون نسبت هنر و حقیقت را فراهم می کنند.

بازاندیشی جایگاه معنویت در نقد هنری راسکین بر پایه گفت و گوی مفهومی با حکمت هنر اسلامی

مجموعه تحلیل های پیشین نشان می دهد که ریشه مرکزی در اندیشه جان راسکین، پیوندی است میان زیبایی، حقیقت و معنویت؛ پیوندی که او از طریق مفهوم «حقیقت بصری» و تأکید بر صداقت در بازنمایی تبیین می کند. این نگاه، در تعارض با زیبایی شناسی فرمال گرا یا لذت گرای هنر مدرن قرار می گیرد و هنر را نه به عنوان نمود حسی صرف؛ بلکه به مثابه عرصه مکاشفه حقیقت و ارتقای درونی انسان می نگرد. چنین نگرشی، زمینه مفهومی مشترکی با حکمت هنر اسلامی فراهم می آورد که در آن، زیبایی ابزار سلوک است، نه صرفاً موضوع ادراک حسی (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۵).

می‌نهد که در گفت‌وگو با حکمت هنر اسلامی، راهی برای بازاندیشی در نقد معنویت‌محور معاصر نیز فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی مفهوم «حقیقت بصری» در اندیشهٔ جان راسکین و سنجش مفهومی آن با حکمت هنر اسلامی انجام شد. تحلیل نظری دستگاه نقد راسکین، ساختار زیبایی‌شناسی رنسانس و مبانی حکمت اسلامی، بستر اصلی استخراج و تطبیق یافته‌ها را فراهم کرد.

یافته‌های به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که مفهوم «حقیقت بصری» در دستگاه نقد هنری جان راسکین، مفهومی صرفاً زیبایی‌شناختی یا صوری نیست؛ بلکه ساختاری درونی، اخلاقی و معنویت‌محور^۷ دارد. این حقیقت بصری بر سه مؤلفهٔ بنیادین استوار است: مشاهدهٔ دقیق و اخلاقی از طبیعت، صداقت در بازنمایی و پیوند میان ادراک هنری با حقیقت اخلاقی و هستی‌شناختی. هر سه مؤلفه، نه در سطح تجربهٔ حسی صرف؛ بلکه در نسبت با تعهد هنرمند به حقیقت تعریف می‌شوند؛ حقیقتی که تنها از مسیر فروتنی، درک معنوی و باور به نظم قدسی جهان حاصل می‌شود (صوری، ۱۳۹۴: ۱۰۸).

دومین یافتهٔ پژوهش، روشن ساختن این نکتهٔ کلیدی بود که ساختار زیبایی‌شناسی راسکین در تداوم با مؤلفه‌های بنیادین رنسانس قرار دارد. در زیبایی‌شناسی رنسانسی، نظم، تناسب و بازنمایی طبیعت در مرکز توجه بودند؛ اما راسکین، در خوانشی اخلاقی-معنوی از این سنت، این مؤلفه‌ها را در جهت بازگشت به معنا، حقیقت و مسئولیت هنرمند بازتفسیر می‌کند. او از تأکید صرف بر صورت و مهارت عبور کرده و هنر را به سطحی از راستی و صداقت ارتقاء می‌دهد که در آن، اثر هنری به منزلهٔ سندی از درک صادقانهٔ جهان تلقی می‌شود (ملک‌زاده، ۱۳۹۷: ۴۹).

اما مهم‌ترین یافتهٔ این پژوهش در سطح تطبیقی به‌دست آمد؛ یعنی وجود امکان گفت‌وگوی مفهومی میان نقد هنری راسکین و حکمت هنر اسلامی. در هردو نظام، زیبایی تابع معناست و اثر هنری تنها زمانی معتبر است که در آن، صورت با باطن، فرم با معنا، و ظاهر با تأویل در وحدت باشند. هردو نگرش، حقیقت را در مرکز فهم هنری می‌نهند و هنر را نه محصول ارادهٔ فردی یا مهارت تکنیکی؛ بلکه بروز نوعی دریافت معنوی، صداقت درونی و سلوک معرفتی می‌دانند.

در بررسی تطبیقی انجام‌شده؛ مفاهیمی چون راستی در بازنمایی، خلوص در نگاه، نظم طبیعی به‌عنوان نشانهٔ حکمت و زیبایی در پیوند با امر قدسی، نقاط اصلی اشتراک میان راسکین و هنر اسلامی را شکل می‌دادند. چنان‌که یکی از محققان معاصر بیان کرده‌است: «زیبایی نزد

راسکین تنها زمانی معتبر است که با صداقت و ایمان به نظم الاهی پیوند داشته باشد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۳). این اشتراکات، نه سطحی و شکلی؛ بلکه ساختاری و بنیادین‌اند. نتیجهٔ تحلیلی این تقارن آن است که می‌توان از دستگاه راسکین، به‌عنوان الگویی مفهومی برای بازاندیشی در نسبت میان هنر، حقیقت و معنویت در جهان معاصر بهره برد؛ به‌ویژه در بستری که هنر به‌طور فزاینده‌ای در معرض بی‌معنایی، زوال اخلاقی و فروکاهش به صرف فرم قرار گرفته‌است.

در نهایت، پاسخ پژوهش به پرسش اصلی چنین است: آری، میان دستگاه نقد هنری جان راسکین و حکمت هنر اسلامی، امکان گفت‌وگوی مفهومی وجود دارد. این گفت‌وگو، نه تطابق نظری؛ بلکه تقارن درونی در باب نسبت میان زیبایی و حقیقت است؛ تقارنی که می‌تواند چشم‌اندازهایی تازه برای بازتعریف نقد معنویت‌محور در جهان امروز فراهم کند.

پی‌نوشت

۱. جان راسکین (John Ruskin): منتقد هنری، نظریه‌پرداز

اجتماعی و متفکر اخلاق‌گرای انگلیسی در قرن نوزدهم. راسکین با نقدهای خود بر هنر عصر ویکتوریا، بر مفاهیمی چون صداقت بصری، ارتباط اخلاق و زیبایی، و مسئولیت اجتماعی هنرمند تأکید کرد. آثار برجستهٔ او شامل مدرن‌ترین نقاشان و سنگ‌های ونیز است. (Ruskin, J. (1843–1860). *Modern Painters & The Stones of Venice*. Smith, Elder & Co.)

۲. زیبایی‌شناسی رنسانس: دستگاهی فکری در هنر و فلسفه که در دورهٔ رنسانس اروپا (قرون ۱۴ تا ۱۷ میلادی) شکل گرفت و بر بازگشت به طبیعت، تناسب، نظم ریاضی، و انسان‌محوری تأکید داشت. این زیبایی‌شناسی از سنت یونانی الهام می‌گرفت؛ اما با نگرش مسیحی به وحدت حقیقت و زیبایی گره خورده بود. (Barasch, M. (2000). *Theories of Art: From Plato to Winckelmann*. Routledge.)

۳. حکمت هنر اسلامی: منظومه فکری برگرفته از فلسفه، عرفان و تعالیم دینی اسلام که در آن، هنر نه تقلید از طبیعت؛ بلکه تجلی رمزآلود حقیقت الهی در صورت‌های محسوس تلقی می‌شود. در این دیدگاه، زیبایی بازتابی از اسماء الهی و وسیله‌ای برای سلوک روحانی انسان است. (Nasr, S. H. (1987). *Islamic Art and Spirituality*. SUNY Press.)

۴. حقیقت بصری (Visual Truth): اصطلاحی محوری در اندیشهٔ راسکین که به صداقت در بازنمایی طبیعت از دیدگاه اخلاقی و معنوی اشاره دارد. حقیقت بصری نزد راسکین فراتر از دقت فنی است و با راستی در نگاه هنرمند، خلوص نیت، و احترام به ساختار هستی پیوند دارد.

۵. سهروردی (Shihāb al-Dīn Suhrawardī): فیلسوف اشراقی قرن ششم هجری که با نظام حکمت نوری خود، مفاهیم زیبایی، معنا و تجلی را به صورت فلسفی سامان داد. در اندیشه او، نور مبدأ هستی و زیبایی، و مشاهده هنری نوعی شهود نوری است.
(Suhrawardī, S. (1999). *The Philosophy of Illumination* (W. M. Thackston, Trans.). Brigham Young University Press.)

۶. ملاصدرا (Ṣadr ad-Dīn Muḥammad Shīrāzī): فیلسوف برجسته حکمت متعالیه که با پیوند دادن عقل، نقل و شهود، بنیان زیبایی شناسی در حکمت اسلامی را بر مبنای اصالت وجود، وحدت تشکیکی، و حرکت جوهری استوار ساخت. نزد او، زیبایی انعکاس مراتب وجود است.
(Sadr al-Dīn Shirazi. (1981). *The Transcendent Philosophy of the Four Journeys of the Intellect*. Institute for Humanities and Cultural Studies.)
۷. هرمنوتیک معنویت محور: خوانشی از تفسیر هنری که برخلاف رویکردهای زبان محور مدرن، بر نقش پیش زمینه های معنوی، صداقت در دریافت، و ارتباط سلوکی با اثر تأکید دارد. این رویکرد، تفسیر را به مثابه بخشی از تجربه وجودی هنرمند و مخاطب در نظر می گیرد.
(Grondin, J. (1995). *Introduction to Philosophical Hermeneutics*. Yale University Press.)

منابع

کتاب‌ها (فارسی و عربی)

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۵). *الانشارات و التنبيهات* (ترجمه حسن حسن‌زاده آملی). تهران: مطهری.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۸۶). *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- راسکین، جان. (۱۳۹۴). *در باب هنر و زندگی* (ترجمه مرضیه خسروی). تهران: روزگار نو.
- نصر، سید حسین. (۱۳۹۴). *هنر و معنویت اسلامی* (ترجمه رحیم قاسمیان). تهران: حکمت.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶). *مجموعه آثار*، جلد ۲۴: *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*. تهران: صدرا.

مقالات (فارسی)

- صبوری، ناهید. (۱۳۹۴). «تحلیل زیبایی‌شناسی اخلاقی در اندیشه جان راسکین». *فصلنامه پژوهش هنر*، شماره ۲۵، صفحات ۱۰۵-۱۲۲.
- قلی‌زاده، نرگس. (۱۳۹۹). «زیبایی‌شناسی حقیقت‌محور در نقد هنری راسکین». *فصلنامه نگین هنر*، سال دهم، شماره ۳۶، صفحات ۷۵-۹۲.
- ملک‌زاده، فرزانه. (۱۳۹۷). «خوانش انتقادی از نسبت هنر و حقیقت در زیبایی‌شناسی رنسانس». *فصلنامه پژوهش‌های فلسفی هنر*، شماره ۱۷، صفحات ۴۵-۶۲.

کتاب‌ها و منابع لاتین

- Barasch, M. (2000). *Theories of Art: From Plato to Winckelmann*. New York: Routledge.
- Grondin, J. (1995). *Introduction to Philosophical Hermeneutics*. New Haven: Yale University Press.
- Heidegger, M. (1927). *Being and Time* (J. Macquarrie & E. Robinson, Trans.). New York: Harper & Row.
- Hewison, R. (1981). *John Ruskin: The Argument of the Eye*. London: Thames and Hudson.
- Nasr, S. H. (1987). *Islamic Art and Spirituality*. Albany: State University of New York Press.
- Ruskin, J. (1843-1860). *Modern Painters & The Stones of Venice*. London: Smith, Elder & Co.
- Sadr al-Dīn Shirazi (Mulla Sadra). (1981). *The Transcendent Philosophy of the Four Journeys of the Intellect*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Suhrawardī, Shihāb al-Dīn. (1999). *The Philosophy of Illumination* (W. M. Thackston, Trans.). Provo: Brigham Young University Press.

The Reflection of Renaissance Aesthetic Elements in John Ruskin's Art Criticism A Spiritual Reading of Visual Truth and Its Conceptual Affinity with the Wisdom of Islamic Art

Abstract

This study aims to analyze the concept of “visual truth” in John Ruskin’s critical framework and to examine its relationship with both Renaissance aesthetic elements and the principles of the wisdom of Islamic art. In light of the epistemological shifts in art criticism during the nineteenth century and the gradual departure from sacred foundations, this research seeks to illustrate how Ruskin’s thought—emerging as a major critical voice against modernist currents—endeavors to restore the connection between beauty, sincerity, meaning, and truth.

The central research question is as follows: How can the constitutive elements of the concept of visual truth in John Ruskin’s system of art criticism be examined in relation to the principles of the wisdom of Islamic art and Renaissance aesthetics in order to establish a meaningful conceptual dialogue between these frameworks?

This qualitative study is conducted through conceptual analysis, with data gathered via library research and theoretical literature. The analytical framework is structured in three primary stages: a re-reading of Renaissance aesthetics as the historical foundation; an analysis of Ruskin’s spiritually oriented critical structure; and a conceptual comparison of this structure with the semantic framework of Islamic artistic wisdom.

The findings reveal that visual truth in Ruskin’s critique is grounded in three core principles: ethical and humble observation of nature, fidelity in the representation of phenomena, and spiritual perception of truth. Despite its Western roots, this structure exhibits significant conceptual overlap with key tenets of Islamic art—such as semantic authenticity, sacred order, and the unity of form and meaning. In this context, beauty is not merely a sensory phenomenon, but a manifestation of existential sincerity and spiritual insight—an approach that offers new potential for rethinking contemporary art criticism.

Keywords: John Ruskin, Visual Truth, Art Criticism, Renaissance Aesthetics, Wisdom of Islamic Art, Spiritual Sincerity.